



مروری بر اجرای قانون تابعیت فرزندان مادر ایرانی، ۳ سال پس از تصویب در مجلس شورای اسلامی

خواستگاری با استعلام

پیمان حقیقت‌طلب؛ دوم مهرماه سال ۱۳۹۸ بود که بالاخره پس از کش‌وقوس‌های فراوان شورای نگهبان «اصلاح قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی» را تأیید کرد تا این قانون برای اجرا به دولت ابلاغ شود. به عقیده بسیاری از صاحب‌نظران این اصلاح قانون، بیانگر یک تغییر سیاسی در این زمینه بود. تغییری که در یک حرکت فراجنبی در مجلس دهم به سرانجام رسید؛ چراکه در دهه ۶۰ فرزندان مادر ایرانی و پدر غیرایرانی با فرایندی ساده صاحب شناسنامه می‌شدند؛ اما در دهه ۷۰ این روند دشوار شد. در سال ۱۳۸۵ نمایندگان مجلس وقت قانونی را تصویب کردند که به موجب آن عملاً اکثر فرزندان مادر ایرانی و پدر غیرایرانی از دریافت شناسنامه ایرانی محروم شدند؛ روندی که سال به سال بیشتر به سوی ناممکن‌بودن پیش رفته بود.

پس از ۱۴ سال؛ بار دیگر شناسنامه برای کودکان مادر ایرانی

۱۳ سال بعد، سرانجام با پیگیری‌های گروه‌های مختلف قانون مصوب سال ۱۳۸۵ اصلاح شد. قانونی که در دوم مهرماه سال ۱۳۹۸ به تأیید شورای نگهبان رسید، به‌هیچ‌وجه فرایند اعطای تابعیت به فرزندان مادر ایرانی را به‌راحتی و سهیل‌الوصولی دهه ۶۰ برنمی‌گرداند. از طرفی دیگر چون قصد این قانون تنها اصلاح قانون سال ۱۳۸۵ و ایجاد بهبود نسبت به آن بود، در نتیجه کاستی‌هایی از منظر حقوقی نیز داشت؛ اما به هر حال نسبت به قانون سال ۱۳۸۵ برتری‌هایی داشت. از جمله اینکه فرزندان مادر ایرانی بلافاصله بعد از تولد می‌توانستند به شناسنامه دست پیدا کنند و لازم نبود که تمام کودکی و نوجوانی خود را در برزخ بی‌هویتی بزرگ شوند.

سرانجام اولین شناسنامه در آبان ماه سال ۱۳۹۹ و حدود ۱۳ ماه پس از لازم‌الاجراشدن قانون اعطا شد. دو کودک ۸ و ۱۲ساله توانستند اولین شناسنامه‌ها براساس قانون جدید را دریافت کنند. از سال ۱۳۸۵ تا سال ۱۳۹۹ هیچ فرد زیر ۱۸ سال مادر ایرانی‌ای نتوانسته بود شناسنامه دریافت کند و از این منظر این یک دستاورد به شمار می‌رفت.

۱۴ هزار نفر به حق خودشان رسیدند

محسن یک مرد با مادر ایرانی و پدر افغانستانی بود که از سال ۱۳۸۷ به دنبال شناسنامه بود. سال ۱۳۸۷ وقتی ۱۸ سالش شد، درخواست شناسنامه داد؛ اما گفتند که باید ازدواج پدر و مادرش را ثبت کند. ثبت ازدواج پدر و مادرش در وزارت کشور بیش از یک سال طول کشید. سال ۸۸ وقتی رفت که پرونده‌اش را پیگیری کند، گفتند که چون یک سال بیشتر مهلت درخواست نداشتی، دیگر امکان دریافت شناسنامه نداری. او سال‌ها در انتظار بود تا اینکه قانون در سال ۱۳۹۸ تغییر کرد و او بار دیگر درخواست داد و بالاخره در ۳۲سالگی به شناسنامه ایرانی‌اش رسید. به محض اینکه شناسنامه گرفت، رفت در تمام بانک‌ها حساب باز کرد و کارت بانکی گرفت. رفت برای دریافت گواهینامه ثبت‌نام کرد. رفت اداره بیمه سلامت و دفترچه بیمه سلامت گرفت. رفت خودش را بیمه تأمین اجتماعی کرد و… . اینها فقط نمونه‌هایی از حقوق اولیه شهروندی بود که او سال‌ها از آن محروم مانده بود.

در ۲۱ شهریور ۱۴۰۱، هاشم کارگر، رئیس سازمان ثبت احوال کشور، به خبرنگار ایمن‌ا اعلام کرد که تاکنون برای بیش از ۱۴ هزار فرزند با مادر ایرانی و پدر غیرایرانی شناسنامه صادر شده است. آخرین آمار مقناضیان هم ۱۰۵ هزار نفر اعلام شده بود. به بیانی دیگر، سه سال پس از لازم‌الاجراشدن قانون تابعیت فرزندان مادر ایرانی حدود ۱۳ درصد از جامعه مخاطب این قانون به حق خود رسیده‌اند و مابقی هنوز تعیین تکلیف نشده‌اند.

از دست‌اندازها در اجرا تا سنگ‌اندازی‌ها برای اجرا

سارا یکی از مادر ایرانی‌هایی است که با قانون جدید هم نتوانسته شناسنامه بگیرد. او قصه زندگی خود و خانواده‌اش و علت بی‌شناسنامه‌گی‌اش را این‌طور تعریف می‌کند:

«مادربزرگ من ایرانی بود و با یه افغانستانی ازدواج کرد. مادرم هم همین کار رو کرد و با یه افغانستانی ازدواج کرد. مادرم براساس قانون سال ۱۳۸۵ تونس‌ت شناسنامه بگیره. اما افسوس که تو ۲۵سالگی به شناسنامه رسیدی؛ چون فرایندش خیلی طولانی بود و طول کشید. حالا می‌کن چون من و داداشم قبل از شناسنامه‌دار شدن مامانم به دنیا اومدیم، به ما شناسنامه نمی‌دن. درحالی‌که خاله من هم تو ۲۵سالگی به شناسنامه رسید. اونم با یه مرد افغانستانی ازدواج کرده؛ اما میر ازدواج کرد. وقتی بچه‌هاش به دنیا اومدن اونم شناسنامه داشت. به پسرخاله و دخترخاله‌م شناسنامه دادن. اما به من و داداشم شناسنامه ندادن. به یه دلیل؛ چون قانون را زیر سؤال برده است.

سارا به یکی از دست‌اندازهایی اشاره می‌کند که در متن قانون مصوب مجلس نبود؛ ولی در آیین‌نامه اجرایی گنجانده شد. بند ۵ ماده ۱ آیین‌نامه اجرایی شرط اعطای شناسنامه به فرزند مادر ایرانی را این می‌داند که خود مادر هنگام تولد فرزند، شناسنامه داشته باشد و اگر بعد از تولد فرزند شناسنامه‌دار شود، به فرزندش شناسنامه نمی‌دهند؛ بندی که عملاً هدف و نیت قانون را زیر سؤال برده است.

با نگاهی به متن قانون مصوب سال ۱۳۹۸ متوجه می‌شویم که هدف نمایندگان مجلس حذف پدیده بی‌شناسنامه‌گی فرزندان با مادر ایرانی و پدر غیرایرانی و تعیین تکلیف جمعیت چندده هزار نفری از قانون سال ۱۳۸۵ و نیز فراهم‌کردن امکان ارتباط فرزندان مادر ایرانی

متولد در خارج از کشور با سرزمین مادری‌شان بود. به‌همین‌دلیل این قانون تا جای ممکن سهیل‌گیرانه برخورد کرده بود؛ اما نگاه سهیل قانون در آیین‌نامه و دستورالعمل‌های اجرایی محدود شد. سخت‌گیری‌های آیین‌نامه‌ای باعث شد باز هم عده‌ای از فرزندان مادر ایرانی در مرحله تشکیل پرونده باقی بمانند و نتوانند به حق خودشان دست پیدا کنند. نمونه‌ای از این دست‌اندازهای اجرایی در متن آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها در گزارش سال ۱۴۰۰ مرکز پژوهش‌های مجلس با عنوان «اصلاح قانون اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی، از تصویب تا مشکلات اجرایی و راهکارهای پیشنهادی» ذکر شده است.

با این حال این دست‌اندازها مانع از اجرای قانون نبودند و سه سال بعد از لازم‌الاجراشدن حدود ۱۴ هزار نفر توانستند با وجود تمام محدودیت‌های آیین‌نامه‌ای به شناسنامه دست پیدا کنند. رقمی که براساس گزارش‌های غیررسمی از تعداد افرادی که در بازه زمانی ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۸ توانستند براساس قانون سال ۱۳۸۵ شناسنامه دریافت کنند، بیشتر است.

اما دست‌اندازهای اجرایی در مقابل سنگ‌اندازی‌های اجرایی چیزی نیستند. می‌شود ادعا کرد همه گروه‌هایی که در سال ۱۳۹۸ و پیش از آن برای جلوگیری از اصلاح قانون سال ۱۳۸۵ تلاش می‌کردند، پس از تصویب و لازم‌الاجراشدن آن نیز فعالیت‌های خود را متوقف نکردند.

تمام تلاش‌ها برای لغو قانون تابعیت فرزندان مادر ایرانی در یک سال اخیر

پس از اتمام کار مجلس دهم، برخی نمایندگان مجلس یازدهم یکی از اهداف خود را تغییر قانون مصوب مجلس قبلی قرار دادند. کمیته حقوق بشر کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی یکی از اتاق‌های ساختمان هرمی بوده است که در یک سال اخیر جلسات زیادی در تقبیح قانون تعیین تکلیف تابعیت فرزندان مادر ایرانی و پدر غیرایرانی برگزار کرده است. عموم این جلسات با حضور نمایندگان وزارتخانه‌های اطلاعات، امور خارجه، کشور، سازمان اطلاعات فراجا، معاونت حقوقی ریاست‌جمهوری، مرکز پژوهش‌های مجلس، سازمان ثبت احوال، معاونت حقوقی شورای عالی انقلاب فرهنگی و البته یکی از سازمان‌های مردم‌نهاد برگزار شده است.

رحیمی‌جهان‌آبادی در ۲۱ مرداد ۱۴۰۱ درمورد سنگ‌اندازی‌ها برای لغو قانون به خبرگزاری صداوسیما گفت: «ما در مجلس قبل برای تصویب قانون اعطای تابعیت ایران به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی تلاش کردیم و درحال‌حاضر هم نهایت اهتمام خود را برای اجرای آن به کار می‌بریم؛ البته برخی که به اسم حمایت از اتباع خارجی از سازمان‌های بین‌المللی پول می‌گرفتند، سفر خارجه می‌رفتند و در اجلاس شرکت می‌کردند که با تصویب قانون مجلس نان‌شان آجر شده و مستندات این موضوع نیز موجود است که چه مبالغ کلانی را از سازمان‌های بین‌المللی می‌گرفتند و اکنون در تلاش هستند که در مسیر اجرای قانون سنگ‌اندازی کنند و اجازه اجرای قانون را با بهانه‌های واهی، ارائه آمار و ارقام نادرست و فضاسازی‌ها ندهند؛ زیرا منافع‌شان به خطر افتاده است؛ البته این افراد حتی زمان بررسی قانون تلاش کردند که نمایندگان را از تصویب منصرف کنند». اشاره او به همان سازمان مردم‌نهادی است که در جلسات کمیسیون امنیت ملی هم جژه مدعوی بود.

به غیر از مجلس در دولت هم جلساتی در این زمینه برگزار شد. در ۲۶ تیر ۱۴۰۱ در مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری جلسه‌ای با عنوان نشست «بررسی مشکلات قانون تابعیت فرزند مادر ایرانی» برگزار شد. کارشناسانی از اداره پلیس مهاجرت و گذرنامه ناجا، اداره کل امور اتباع و مهاجرن خارجی وزارت کشور، سازمان ثبت احوال کشور، معاونت بررسی راهبردی معاونت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری، اعضای کمیته حقوقی شورای فرهنگی – اجتماعی زنان شورای عالی انقلاب فرهنگی و معاونت حقوقی ریاست‌جمهوری در این نشست شرکت کردند. از جزئیات این نشست گزارشی منتشر نشد؛ اما عنوان نشست بیانگر این است که نشست در تقبیح اعطای تابعیت به فرزندان مادر ایرانی بوده است. در تصاویر منتشرشده مشاهده می‌شود که نماینده سازمان مردم‌نهاد مورد اشاره رحیمی‌جهان‌آبادی در این نشست هم حضور داشته است؛ اما سنگ‌اندازی‌ها به همین‌جا ختم نشد. پیگیری لغو قانون اعطای تابعیت از مادر ایرانی به فرزندش در همه مراحل قانون تاسیس «سازمان ملی مهاجرت» یکی از درخواست‌های مخالفان این امر بوده است. درخواستی که در مواد پیش‌نویس برخی از طرح‌های تأسیس سازمان ملی مهاجرت نیز گنجانده شد. طرح‌هایی که البته نتوانسته‌اند مورد تأیید سایر کمیسیون‌های مجلس قرار بگیرند.

متن مصوب نمایندگان مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۸ عطای هرگونه تابعیت به فرزندان مادر ایرانی-پدر غیرایرانی را منوط به تأیید دو نهاد امنیتی وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کرده بود. اگر حتی یکی از این دو نهاد امنیتی پرونده متقاضی تابعیت ایرانی را تأیید نکنند، آن فرد قادر به دریافت شناسنامه ایرانی نخواهد بود. نه‌تنها اعطای تابعیت بلکه اعطای حق اقامت به پدر غیرایرانی نیز باید با تأیید این دو نهاد امنیتی صورت بگیرد. به نوعی می‌توان گفت حرف آخر در زمینه اعطای تابعیت به فرزندان مادر ایرانی را امنیتی‌ها می‌زنند. دسته‌ای از منتقدان قانون سال ۱۳۹۸ وجود چنین شرط‌هایی را ناقض ححق انتقال تابعیت از زن ایرانی به فرزندش می‌دانستند؛ اما با توجه به فضا و

دغدغه‌هایی که مطرح بود، وجود چنین شرطی گریزناپذیر به نظر می‌رسید. با این حال برخی نمایندگان مجلس بر این باورند که اعطای تابعیت به فرزندان مادر ایرانی به این شکل باز هم امنیتی نیست و باید امنیتی‌تر شود.

زهر الهیسان، نماینده مردم تهران، شمیرانات و ری، یکی از این نمایندگان است. او در مصاحبه‌ای با باشگاه خبرنگاران جوان از ارائه طرحی برای اصلاح قانون مصوب سال ۱۳۹۸ خبر داده است. او یکی از اهداف اصلی این طرح را این نکته اعلام کرد: «اتباع بیگانه با هدف مقاصد ترویستی به بهانه ازدواج با دختر ایرانی اقامت نیز می‌گیرند و البته ایجاد مشکل می‌کنند؛ اما در پیشنهاد جدید برای اصلاح این قانون به دستگاه‌های امنیتی یک سال فرصت داده شده تا از اتباع بیگانه متقاضی ازدواج با دختر ایرانی تحقیقات به عمل آید».

سؤالی که وجود دارد، این است که آیا تبعه غیرایرانی‌ای که با ازدواج با یک زن ایرانی اقامت ایران را دریافت کرده، مگر از فیلتر سازمان‌های امنیتی نگذشته است؟ اگر این فیلترها قابل اطمینان نیستند؛ پس با اضافه‌کردن‌شان به سایر مراحل مانند مراحل خواستگاری از زن ایرانی باز هم کارآمد نخواهند بود. اگر این فیلترها کارآمد هستند که دیگر چه لزومی دارد وظیفه تحقیقات مرحله خواستگاری را هم به دوش‌شان بیندازند؟! دیگر چه دغدغه امنیتی‌ای وجود دارد که مخالفان قانون تابعیت از زنان ایرانی به فرزندان‌شان می‌خواهند آن را برطرف کنند؟ اساساً چرا باید برای ازدواج یک زن ایرانی با یک مرد، دولت تحقیق کند و تازه یک سال هم فرصت تحقیق داشته باشد و اگر زن ایرانی زودتر تصمیم گرفت از ازدواج کرد، دولت ازدواجش را به رسمیت نشناسد و به فرزندش هم شناسنامه نهد؟ چرا باید دولت حق دخالت در پایه‌ای‌ترین تصمیم‌های زندگی شخصی یک زن ایرانی را قانوناً به دست بیاورد؟ آیا اگر دولت برای تعیین مرد مدنظر زن ایرانی دخالت کند، فرمایش درمورد زمان تولد فرزندان و تعدادشان هم نمی‌خواهد دخالت کند؟

مخالفان عموماً به بند ۱۰۶ و لزوم ثبت ازدواج زن ایرانی با مرد غیرایرانی اشاره می‌کنند؛ اما بعید می‌دانم حتی یک بار از خودشان پرسیده باشند که چرا ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی ثبت نمی‌شود؟ اگر یک بار فرایند ثبت ازدواج را دنبال کرده باشند، متوجه خواهند شد که ایراد کار در زنان ایرانی و ازدواج‌شان نیست. ایراد کار در پیچیدگی فرایندهای وزارت کشور در این زمینه است.

یکی از مصداق‌های نگاه مداخله‌گر، قانون تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی است. انتقال تابعیت ایرانی از مادر ایرانی به فرزندش یکی از حقوق یک زن ایرانی است. حتی که در دهه‌های گذشته همواره مورد مناقشه بوده است. وقتی به سیر وقایع نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم میلی وجود دارد که تعیین کند زن ایرانی با چه شخصی و تحت چه شرایطی ازدواج کند و نیز این میل وجود دارد که اگر فرزند یک زن ایرانی به شکل مدنظر بزرگ نشد، رابطه دولت و فرزندان به وجود نیاید. خشونت‌ی که درمورد تابعیت فرزندان مادر ایرانی اعمال می‌شود، عمیق‌تر و البته بی‌صداتر است: محرومیت از تمام حقوق اولیه شهروندی یک فرد که تابعیت یک کشور را دارد. قربانیان این نوع از نگرش محروم‌ترین افراد جامعه ایران هستند؛ چندده هزار بی‌شناسنامه در محروم‌ترین نواحی ایران که هیچ صدایی برای شنیده‌شدن هم ندارند.

بی‌شناسنامه‌گی از سیستان وبلوچستان تا برتغال

دو استان شرقی ایران یعنی سیستان‌وبلوچستان و خراسان رضوی بیشترین تعداد فرزندان بدون شناسنامه مادر ایرانی را دارند. مشاهدات میدانی نشان می‌دهد که میزان اجرای قانون در این دو استان و به‌خصوص استان سیستان‌وبلوچستان نزدیک به صفر بوده است. پس از این استان، تهران، قم و گلستان رتبه‌های بعدی بی‌شناسنامه‌های مادر ایرانی را به خود اختصاص داده‌اند. در استان تهران روند کند؛ اما پایدار بوده است؛ اما در استانی مثل سیستان‌وبلوچستان که میزان محرومیت بیشتر است و بی‌شناسنامه‌گی معضل شماره یک آن به شمار می‌آید، اجرانشدن قانون سؤال‌برانگیز است. براساس آخرین برآوردها حدود ۵۵ هزار فرزند مادر ایرانی و پدر غیرایرانی در سیستان‌وبلوچستان هنوز بی‌شناسنامه مانده‌اند. سه سال از تصویب قانون گذشته است و برخی نمایندگان مجلس شورای اسلامی نه‌تنها در پی محقق‌شدن آن برای تمام آحاد ایرانی نیستند؛ بلکه برای دشوارترشدن آن نیز کوشش می‌کنند.

اما روی دیگر فرزندان مادر ایرانی، افرادی هستند که در خارج از کشور با مردان غیرایرانی ازدواج کرده‌اند. در یک سال گذشته مادرانی ایرانی در دویی، سوئد و پرتغال صاحب شناسنامه ایرانی شده‌اند؛ خبری که می‌توان آن را مسرت‌بخش و جرقه‌هایی از امید ارتباط گرم با سرزمین مادری دانست. تغییر قانون تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی به گواه خیلی از کارشناسان یکی از معدود اصلاحات امیدبخش در زمینه حقوق شهروندی در سال‌های اخیر بوده؛ قانونی که به شکلی محدود یکی از حقوق اولیه زنان ایرانی را به رسمیت شناخته است؛ اما در ماه‌های اخیر گروه‌هایی با دید منفی نگر و پیرو نگرش‌هایی کنترل‌گرایانه در پی اجرانشدنش هستند. هنوز بیش از ۸۵ درصد از جامعه هدف این قانون به حق خود دست پیدا نکرده‌اند و این نکته‌ای است که باید دغدغه‌مندان ایران امروز به آن توجه ویژه داشته باشند.

نگاه

جمعی از نابینایان کشور در نامه‌ای به رئیس کل بهزیستی کشور خواستار شدند

تلاش برای بقای یک کتابخانه محبوب

کتابخانه صوتی نابینایان رودکی یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگی نابینایان کشور است. مجموعه‌ای که با وجود محدودیت‌های فراوان تلاش می‌کند تا دسترسی نابینایان کشور را به کتاب‌های صوتی فراهم کند. این مجموعه اما چند سالی است که دستخوش تغییراتی در مدیریت و مالکیتش شده که می‌تواند آن را تا مرز تعطیلی هم پیش ببرد. گروهی از نابینایان و فعالان این عرصه اما در همه این سال‌ها تلاش کردند تا با راه‌اندازی کمپین‌هایی مانع از رخ‌دادن چنین اتفاقی شوند. با این حال در این روزها هم بار دیگر صحبت‌هایی درباره تغییر مالکیت این کتابخانه در جریان است. از همین رو جمعی از نابینایان در نامه‌ای به رئیس بهزیستی کل کشور خواستار رسیدگی به وضعیت این کتابخانه و تلاش برای بقای آن شدند. متن این نامه به شرح زیر است:

حضور ارجمند ریاست محترم بهزیستی کل کشور جناب آقای قادری

با سلام احتراماً به استحضار می‌رساند: قریب نیم‌قرن است که مجتمع خدمات-بهزیستی نابینایان رودکی از مهم‌ترین مراکز تولید کتب گویا و بریل برای افراد نابینا بوده و در ارتقای حیات علمی- فرهنگی این قشر نقش بسیار مؤثر و بسزایی داشته است. اما متأسفانه چند سالی است که فعالیت مرکز بسیار کم‌رنگ شده، کارمندان آن که بالغ بر ۶۰ نفر بودند به کمتر از یک سوم تقلیل و در نتیجه تولید کتب به شکل چشمگیری کاهش یافته و مرکز در حال بلاتکلیفی به سر می‌برد. لذا جهت روشن شدن هرچه بیشتر این امر تاریخچه برون‌سیاری و بازگشت ناقص مرکز رودکی به دامان دولت را ذیلاً ذکر می‌نماییم:

در سال ۸۷ در اثر تصمیمات غیرکارشناسی برخی از مدیران بهزیستی مرکز فرهنگی مادر تخصصی و منحصربه‌فرد رودکی بی‌آنکه در لیست هیئت واگذاری خصوصی‌سازی قرار گیرد بدون طی تشریفات قانونی بی‌آنکه در لیست هیئت واگذاری خصوصی‌سازی قرار گیرد بدون طی تشریفات قانونی مناقصه به بخش خصوصی یعنی مؤسسه نیکوکاری ریحانه که هیچ دانش و تخصصی در تولید کتب برای نابینایان نداشته واگذار گردید.

در اوایل دهه ۹۰ که بهزیستی پست‌های پرسنلی خود را بازتعریف می‌نمود، رودکی را در چارت جدید خود حذف کرده و با این کار این مرکز عملاً همه پست‌های خود را از دست داده و در حال حاضر پرسنل موجود همگی با پست‌های ستاره‌دار و مشغول کارند و این موضوع باعث شدت تا در پایان سال ۹۴ که مؤسسه ریحانه، رودکی را به بهزیستی بازگرداند سازمان بهزیستی نتوانست برای رودکی بودجه و نیروی پرسنلی اختصاص دهد- زیرا امکان گنجاندن هزینه‌های رودکی در بودجه رسمی بهزیستی وجود ندارد و در نتیجه مرکز در حال بلاتکلیفی به سر می‌برد.

برخی همچنان بر این باورند که مرکز رودکی باید برون‌سیاری شود لکن ما عمیقاً معتقدیم‌که ضمن ضرورت بهره‌برداری از حداکثر ظرفیت‌های مشارکت‌های مردمی و خیرین این مرکز به دلایل زیر باید زیر نظر مستقیم دولت اداره شود:

۱-از آنجا که مجتمع فرهنگی رودکی یک نهاد مادر تخصصی و در حد و مرتبه کتابخانه ملی برای نابینایان است، ضروری است مدیریت راهبردی آن نیز همچون کتابخانه ملی در خیابان میرداماد زیر نظر مستقیم دولت صورت پذیرد تا از لطمات فرهنگی به جامعه هدف جلوگیری به عمل آید، زیرا نشر فرهنگ آن هم در بعد وسیع آن از وظایف حاکمیتی است که مقامات بالای نظام نیز به آن تأکید فرموده‌اند.

اگر کتابخانه ملی به دلیل وجود مکتوبات نفیس و ارزنده در آن نباید خصوصی شود که قطعاً چنین است کتاب‌های به خط بریل که از حساسیت و ظرافت خاصی برخوردار است شامل همین حکم می‌گردد.

۲- در بسیاری از نقاط جهان مراکز تولد کتب بریل برای افراد نابینا دولتی است و از کمک‌های بخش خصوصی نیز منتفع می‌گردند مانند کتابخانه‌های کنگره آمریکا و RNID در انگلستان.

۳- تجربه نشان داده است که اداره مرکز رودکی توسط بخش خصوصی به دلیل نداشتن نفع مادی و مقرون‌به‌صرفه‌نبودن به لحاظ اقتصادی نتایج مثبتی نداشته است زیرا افراد نابینا که عمدتاً از دهک‌های پایینی جامعه می‌باشند به هیچ وجه قادر به خرید محصولات فرهنگی تولیدی مرکز نخواهند بود و کمک‌های افراد خیر نیز ثبات و دوام نخواهد داشت.

لذا استعفا دارد اقدامات مقتضی را مبدول فرموده تا تجارت سازمانی مرکز احیا و ردیف بودجه مختص به آن در سازمان امور استخدامی لحاظ گردیده تا مرکز از این بلاتکلیفی درآمده وزیر نظر ستاد مرکزی سازمان بهزیستی کشور به کار خود ادامه دهد.

ضمناً به منظور ادای توضیحات کامل‌تر خواهان ملاقاتی حضوری می‌باشیم.

لازم به ذکر است که مراتب فوق بارها به عرض مقامات سازمان بهزیستی رسانده شده که آخرین بار در نامه شماره ۱۴۰۰۰۸۰۰-۱۱-۹۱-بسه مورخ ۱۳۰۱-۱۰-۱۴۰۰ بوده است. با سپاس بسیار و امیدوار به عمل.

انجمن دانشجویان و دانش‌آموختگان نابینا

